

در تین تقاضای حمایت بر سر راه آمده نمایان جهالت گشته حمیت ایشان بدان
 تقاضا فرمود که اول بهلای کوته اندیش را تا دیسی نموده شود تا بران سکه توجیه نظر
 آورده عنان کبریا بمبت تسخیر قلعه بکر کابی انگیزه بشمشیر دوستی بد مهرع + سر کونوا
 از در آویختند + عنایم بسیار از مویشی در یور را زرد نقره و ظروف در سباب قسم
 نصیب خوانین منصور گردید چند روز در آنجا توقف در زبیده اکثر اکتان لطف و جوان
 در حوزة تصرف کشیدند چون تعلقه او با دره و برگه اوج تعلق بصوبه بلقان داشت
 تا برین در ^{۱۳۰۰} یک هزار یکصد و چهل یک ایر صاحب التبدیر قدم سعادت بلقان گذاشت
 از آنجا که کلانک عظمت نسبت به رفت حسب شجاعت و مہمت ایشان مشهور افاق
 بوده نواب عالیجاہ علی پایہ گاہ میرزا حیات اللہ خان ناظم طمان متصف سے
 بزرگ منشی و قدر دانے توجیه فور بحال ایشان ابدال فرموده خلی التفات نمود و میر
 بر سامیت خرد کار ساز و سعادت نخت جهان نواز در خدمت نواب صحبت ار گشته
 با علان قواعد بزم و رزم قسمی جا کرد که نواب عالی اتفاق خوانین نامی گرامی سرکار
 صوبہ پنج مصالح ملکی بدہشتہ مراعات احوال این نوع دلاوران بے ہمال اولی و صوبہ
 از پیشہ تعلقہ بوردی در جاگیر ایشان مقرر نموده رخصت نطراف ارزانی داشت
 وزیر بنیادمانی و ارجمندی بحال جاگیر معاد و جمعیتی یافته سپس بنیاد شہر اللہ آباد پرور
 لشکر کشیدن و دیرہ منہ موخان بر سر حبیلیر و قید کرده اورون ہر
 بر اور راول الہی سنگہ درین از منہ راول الہی سنگہ والی قلعه حبیلیر فوجی از کفار

از کفار نابکار و از براجیه باطله تاراج موشی خوانین سبب نیاید میان سواران
 میان نور محمد ارسالی شبتا و آهنا تا فتنه بر سر برای تری تا حدی که در آن
 دودیره مند بوخان تعاقب فرموده کشتش در کوشش فرودان نمود لیکن سیه کاشان
 قطاع الطریق از دست ایشان گذشته بماسن خویش پیوستند در لشکر این سلام آورد
 کار برگشته راول به برشت سمت میان نور محمد خان شسته و ستاد که دودیره مند بوخان
 بر جیل لشکر کشیده بود قسمی بشار الیه نرود ایم که مشهور و عالم است در آخر حلقه بسیار
 کند آسا در گردش آمد همه او را راه ساجیم میان بشار الیه مکاتبه راول مذکور محسوس
 وکیل خود جانب مند بوخان ابلان فرمود و زبانی و نمود که جوامزوی مند بوخان و غیره
 خوانین نجاصت آب سنده بوده شاید تا شیر خاک کچی در طبیعت ایشان اثر کرده که
 چنین کافریدین مغلوب گشته بست کاشش سرگردیده غازه نجالت بر روزگار
 گرفته است مند بوخان فحید که پیغام میان صاحب سر سر شزارت فساد است با وجود
 مقتضای عزت اسلام و لازم شجاعت اکثر باوران اهل و مبارزان این سلسله گری
 همراه برشته بسیاری قطاع مضافات جیل غارت ساخته بر مکان داری که از قلعه
 جیل دور کرده فاصله دارد و فرود آمده راه آمد و رفت بر سنگ این شهر بند کرده کل ماده
 کاوان خاصه راول و دیگر موشی رعایا شهر بالکلیه تاراج نموده بصحاست پیادگان
 سپاه ارسالی سلخت و جو و تبارد فتنه دشمنان با یکی سواران رستم توان منتظر نشسته
 اتفاقا نهر سنگ بر او روانی طور بدانت ایشان از قلعه بر آمده او مان برای او

که از پانصد تاج و داشت بجوش تهور تیغ با مردانه زوند و از نظیرت اسلامیان در محاربه
 و مقاتله سی بر کمالی عمل درآمد مند بو خان را به پهنسنگه اتفاق مقابل افتاد و اولی زخم
 متوالی بر بدگر رسانیدند آخر الامر تباینه ایند منان مند بو خان بران ابر من شش غالب
 افتاد و سن در گزون او انداخته مع دیگر نبیان و اسیران کفار در چو در کوشیده آود
 و ازینجا بصلح امیر محمد صادق خان مصحوب معتمدان در خدمت میان صاحبان سخت
 و ابلاغ پرداخت که با براد او تعالی شانه جوهر همت و شجاعت در حلیت این طایفه علیه
 و رعیت نیاوه دست قدرت اوست جل جلاله انشاء الله العزیز گردش او در روزگار
 و مقراض آفت باریل و نهار اوراق صحیفه دولت و صولت ایشان را بیچ گاه و بیچ جا
 منقلب و منقرض نخواهد خست آنچه بالفعل در باره راول الکی سنگه نظور شتافتند از احوال
 نهرنگه مفصل تواند دریافت من بعد هم بقضای حمیت سلام بر قدر که از دست امکان
 درین نیست و را و ایل امام سن کهنتر یکصد و چهل چهار زمینداران قوم
 بکوهیره از اطاعت سلطانی برکشتن و کفایت این مهم از دست
 امیر و شیخ شیب و غیره درین ایام زمینداران قوم بکوهیره از راه غیره سر
 در ضعف سلطنت مصدر جبارت گردیده به بعضی اقطاع مضاف صوبه ملتان مرآت
 بطریق سرقه و قطع طرق میرسانیدند نواب عالی کفایت این مهم از کف شجاعت امیر
 محمد صادق خان اسان اندیشده ایشانرا بوضع لایقه و طرز مهربانی طلبیده بام شفق
 و استمالت استعانت و رزید و مند جاگیر ضلع ملکیه زمینداران مسطور ضلع فاخره

خاطر ایشان بخشیده مرخص ساخت ایبرو صوف تبرک خدادند قدر بحسبیت این خود
 عازم سمت مأموره گردید فریدخان نگهبان که سرخیل آن هزاره و از قضا استکبار بر سر خود
 بگنبد دوار می افراخت ویرانه بمقابل ایشان پرده خست مبرسم جبهه و جد از طرفین ایندلی
 یافت آنها خیلی کشید و اینها بنایت قصیر و قلیل تقویت ادا نمودند و تحقیقی محسوس
 خان و علیخان برادرش ضرب بشیر ناراشکاف سر با اکثر دشمنان ^{سپه} انداختند چون در عظم
 اعیان معین گشته که چنین امر عالی تبار و خوانین فلک اقتدار از صلب مبارکش
 مثل آفتاب بر سپر کامگاری جلوه گرفته ساحت کون مکان بفرای دور اقبال
 ابد اتصال با تنهایی منور نمایند قوه نجات اینهمه صاحب دولتان قوه الطهر و پرو
 طالع او شان از مطلع پشالی صبح شمال ایبر بر تافته بمصدوقم فیتة قلیلة غلبت
 فیتة کثیره باذن الله تا وجود منحرفان بسان ظلمت لیل از میدان جهان باز پرده خست
 فرید خان زنده دستگیر گشت اکثر شرار از خویشاوندانش مقول و مجروح و مقید گردیدند
 قلعه هشت مع مضافات با نزاع فتنه سرشتان کلیم و قرضه تسخیر ایشان مسلم شد
 ایبر دشمنه انتظام مرام انجام نموده بفرخی و فروری سمت مستقر خویش عثمان نهضت
 سعطف ساخت و حقیقت رویکار از تهور جامعه رکابی و تحلبه خویش عظام و بدل
 مساعی عرق ریزشان در انجام مرام حسن تدبیر و عظمت بخت خویش در تفتح سعاط
 ثقیل بخدمت نواب عالی بزنگاشت رسوم پر ولی ایشان بحضور نواب عالی استخوان
 یافت ایبر بر گاه بکان جو در می والد آباد تشریف آورد کسانیکه بر کا عظامی التزام

رشته نسایم و از دباها حاصل آمد برادر دیگران که مشتقر گشته بودند مقتضای
 شیر کریم بخش و در عهد غیبت مرمت فرمودند بیان در فتح قلعه دیر اور در سن
 چون راول رسیده و بهر اسبابش در عرصه شریف امیر معزم تسخیر بیست از راه صلالت
 و دوبار جدا بر تعلقه پوری ناله آباد و اوج تبر که ناحیه دست اندازی کمال صلحای
 مسلمین در عای مسکن کشور و اموال غراب و موشی آنها بغارت میر بودند با وجود معاد
 با معافیت امیر و تهدید و تغذیم فصیح و پذیر بجهانت و مسانت قلعه دیر اور استخوان
 و دستکبار و زریده بهمان نسق سر از گریبان جبارت بر آورده ز تاراج خلق شده دست
 در استین می کشیدند امیر اقبال تصویر که با مقتضای خرم بلند خیال کدام مجال سنگین و قلعه
 متین خاطر خطیر از مدت برید مخطور گشته و معجزه اتمیت سلام عرق شجاعت ایشان را
 ترک نمود در ریویوت بودیره محمد معروف خان بهادر خان سپه دلاور خان مرحوم
 خلوت فرموده و سنجیدند که قلعه دیر اور به یک قسم تدارک متحرکه شود بعد کنکایش از اس
 بکنان بران تصمیم پذیرفت که خیر خان کو رنج و مله جهان خان منقر بار اول رای سنگ
 رابطه موالات نیز که مواجحات دارد که شمار آنها دستار و بهدگیرانش کرده عهد پیمان
 مصداقت مستحکم ساخته اند اگر خیر خان را که همیشه به سطره خدا انتقام از مردم جویند
 سکنه جلستان برابر بر او از خدمت امیر استعدا نماید اجازت دهیم که با فضل کسب
 مسلحان وقت مجلس بی برده نیشویم او از راول سنگه که دوستدار است و رفاتی
 خواسته و شکرش بر داشته از مدعیان خود قصاص نکشد مضایقه ندارد و او که از راول

راول استعانت میسازد اغلب که مشارالیه در طریق بودت بقصور نمی پردازد پس بین تقریب
 برگاه لشکر و جمعیت راول متفرق گردید قلعه دیر لور در اندک ایام بی مزید محنت و مشقت
 بدست ایبر متواند رسید نیا علی بن خیر خان را طلبیده بوضع امتنان اجازت بخشیدند
 داد که در لحاظ حق ملک امده قسیر این حسن اتفاق از دواب عمیم الا شفاق بصد آرزوی کوا
 بجزو شنید این شمرده غیر مترقبه زود بجا و دست نزد راول مرقوم که بر اور خوانده اش
 رفته برود انمودد اعیم استعد عار کنگ ساخت مشارالیه بیاس دوستی از سب سواران
 داشت سواران هم پیش کرده با طهارت امداد از قرار واقعه پر دخت ایشان بعد رسیدن
 بهمین خبر سامان تخریب کنفار و تسخیر حصار تدارک دیده به نیت خالصه عوار طبق حرب
 الحرب قد عتده در اوسط سن یک هزار یکصد و چهل شش تاریخ است بستم ماه جماد الاول
 در وقتیکه عروس خاور بکهار مغرب درون رفت و ضی که شب درش آرد با کون مثل
 علم فریدون بالوان جو ابر ز راند و در صبح نموده بر باره فلک به افزشت از سگان چو در
 متوجه شدند علی الصبح که رستم و ستان مهر بر رخس سپهر بر آمده قلعه مار نذران آفاق را
 بشمشیر شاعی از طلعت وجودی و شب بازمی بردخت خونین بر گرد قلعه درود فرموده
 به بر کار دایره عساکر قلعه را مرکز دارد گرفتند و کمین گاه ساخته جنگ ابر دانه و حمله
 نیز برانه نمودند لشکر محصورین نیز به آنچه مقدورشان بود بر مراد تهوری آرزو نمودند و سگ
 نبدوق و شامین و جزایر دست سسی میکشوند باغات ایی مغز نوره بر وقت بهر کلشن
 غلبه بر عساکر ایشانرا محصل گشت سواران راول رفقای خیر خان که بمیای مشارالیه

بعد حصول مامول معاود و هر گاه قریب بقلعه رسیدند از شنیدن اخبار محاصره یگوش تهور
 بر شنیده هستند مجادله گردیدند خیر خان ازین معامله اتفاقی رنجیده و خیلی تنفس ورزیده
 برابر از آنجا بقطع علائقه از ایشان سمت سده بقصد توسل بر کار میانه صاحب دانه شدند
 تا این با اطلاع سعادت شکر اول با سیم بنجیده بر قدر سپاه که بجای نطف مکان گفت
 نماید در کینگاه گذشته دیگران بمقابلہ معاندین شتافتند عربی عظیم دست داد و خلی
 شدید پوست محمد سعادت خان دستبرد صیب کرده اکثر کفار نابکار را از بیم گذرانید
 و محمد بهادر خان جلالت کوتوال که در برزویال و دروش بندوق و گوبال متباد و پالان
 روبرو گشته شمشیر کاری در خم آئین بود گزوده از مجاهد شتافتند طاقت نشان بیجا
 گردید هر دو گوش بهادران ازین نقطه شدند و در سرش نیز جراحتها رسید و عظمت
 مذکور شدت قروح و جروح جان طلب گشته در سایه درخت اراک به تنه آن تکیه نموده
 بنشست که سوریه خان داود پوتره او را دریافته از جان کشت و بکانه نامی کوتوال
 که معتقد و مصاحب راول بود گر خجسته تا درخت غروب که از قلعه دیر او سرش کرده شود
 و غروب مذکور الی الیوم بد اینام او شهرت بر اسب ماده سواری خودش قطره
 رسید از آن پیش اسب سواری او از راه رفیق فرمانده از سر خشم دست و پایش بریده
 روانه بیشتر و چون او کای با پیاده نیرفت بعد قطع مینوی راه آبله پا گردید اول بار
 رد او از آن پس حضرت دستار پادشاه ساخته تعلقه محمد دامن رسید زینداران انجاری سکی
 پا و داده تابا و ج تبر که رسانیدند و او از خدمت خادمان کرمیت نشان حضرت محمد مصطی

محمد مصاحب شیخ عابد نوبهار پستبند الی زاد در حله نموده انجمن ب مقصود غنایت
 خراج و سواری در محنت فرموده نامبرده را بملتان فایز ساخت از اتفاقات نواب
 بیات اللہ خان جانب لاهور بزمیت نظم و نسق مرام صوبہ انجمن متوجہ ذمات بان نواب
 کہ نظام امور ملتان مامور بودند چکا مسطور رفتہ حقیقت شرجو را بارشان عالی کرده
 در استغاثہ و استداد و وزیرینا میان منیب استیجازہ کریدہ پس ورود اجازت لشکرکی
 وافر رسد اشتند نامبرده در اوایل شعبان سن صدر شکر در قور کشیدہ بر سر قلعه دیوار
 و محارین جلالت آئین بوضوح نمیمی استقبال شکر ملتان نموده مقصود شجاعت
 قسمی لوازم آویزش کا زرار با طهارت رسانیدہ کہ قائم نجم فلک از بیم سخ خارنگا
 ایشان از جارت عساکر ملتان اگر چه با ایشان سخت او نختند لیکن در آخر بقام
 رنجند غنیمت موفور از سرب و باروت و سپان و شتران در سلحہ بست ایشان افتاد
 بہادران تصور مظفر و مسرور گشته زیادہ از سابق بہ تنگی محاصرہ نژودہ تہیاتی
 فرمودند کہ سواران از خارج مدخل و از اندرون بیرون مدخلی و مخبرجی نماز تفنگ
 اندازان کامل نہرید طولی ساختہ با می سور بر خشت کنگرہ بہ تیر نہدوق میدزدختند کہ
 اندک ایام از خندق دیوار گزشتہ بانزدون پوست محصورین کہ از غایت خوض
 ز تلاش دریافت ثقبہ نقب روز شبلی اسودند در مرتبہ از کمال عدت دتحن
 سراغ سوراخ نقب گرفته بدقیہ آن کوشش نمودند اول لسنیکہ از نا تجربہ کار
 دل بر جان داشتہ سر اسیرہ بوسط استعانت سمت ملتان روان گردید محارین بار بار

سر اجتهاد و ساعی بانچه بکار برده مرتب سیوم حضرت لقب از صوب خوب با احتیاط تمام
 کنده بتاریخ بستم ماه ذی قعدة سن صدر باروت و افزه دوران رنجیه سباب انهدام لطف
 بر انجمنه سحرگاه که سکند ز خورشید از کتیگا مشرق برآمده طلسم تشکده فلک از شرار
 انجم باز پر دخت و بروج و باره اتفاق از خون زرتشت شفق آساست بیازران
 ردین تن و دلاوران کوه شکن تش بهن لقب انداخته خاندان کفار را نبیره قرین
 یزدانی فرسخته تقبل سید کاران امیر منش خیزه سعادت جهاد انداختند و یوسف
 و اندر سکنه و غیره انعام گراول رای سنگه بگی نبرده تن سگروده از محصورین زهراب
 اجل خورده بتکنای توارد جوار غضب قهار شتافتند و از قلکیان ملازم دوسل
 راول مذکور یک عالم تقبل سید بیان در آمدن سلطان نادر شاه انار
 برهانه و نواختن امیر محمد صادق خان را در سنه پنهان یکصد و پنجاه و دو و بحر
 سلطان کشورستان نادر شاه بغیرت تنخیر سنده و راتده ای موسم رستان تاریخ پنجم
 ماه رمضان از کابل نهضت فرموده برای نیکش و دیره اسمعیل خان بخت عطف عنان
 مرکب اجلال نموده هرگاه دیره غازیخان مخیم صادق ساخته امیر محمد صادق خان
 که بعد فتح قلو دیر او دیره محمد سعادت خان را و قلو نشایند خود بآله ابا و شتر
 آورده بود و استماع اخبار و در ایات سلطانی بر منبری بخت موافق با جدیدی بودگان
 وزیرگان و سفیدریشان دلاوران ایل خود بدر خانه علی شتافته طاعت بندگان
 ارفع اعلی در یافت جناب توری جوهر و استوده صفات ایشان قابل صد گونه

صد گونه عنایت در رعایت انگاشته با لطافت خسروانی مشمول منت میا نصاحبان
 نور محمد خان را بشیند آوازه توجه الویه خاقانی از بیت و حیرانی زمام تماشک دست
 ترسیده در چوستان بقلعه عرکوت تحصن و زید بادشاه کشور کشا با تقضای عزم
 شاهانه بر عرکوت تاخته قلعه را بنحود میان موصوف را مطیع و منقاد ساخته بطریق
 نظر بند در سنده آورده مغز الیه هر چه از زر و جواهر پیش خویش داشت معرفت لاله
 با بجهل جبر اقم الحدود نثار خاکپای مقدس ساخته باستغای جبر ایم برداشت مرام
 سلطانی قلم حضور بر جریده جبارت او کشیده ولایت سنده و کوهستان ششم قسمت
 نموده صوبه بهیامع مصافحات و بعضی محال سنده بمیان نور محمد خان بخشیده او را
 بخطاب موروثه خدایار خان و لقب شاه قلی خان مخاطب و لقب گردانید بعضی تعلقا
 سنده که کوهستان اتصال دارند بجا بجا محبت خان بلوچ بروی سفید ریش و سر گره
 بوجان عنایت کرد و سکار پور برگه لارکانه و ضلعه سیوستان و بده چتر و غیره بگویند
 داود پور تره مفوض و کمرت فرموده قامت ارجمندی ایشان را بخلع نوازش سلطان
 بر است و فرمان در حیب الادغان اصداریا کمالی داود پور تره از نور محمد
 دله آباد که چیده باز در دین و دکنه موردی آمده آباد شوند و سرکار بیکر و دیگر محالات
 خالصه خالصه کنه گان اقدس خود بدولت مقرر فرمودند شیخ صادق که توسل
 سرکار امیر و ضلی صاحب استمداد و پوشیار و کسان بی نظیر از طرف امیر بوجان
 در بار شرف مامور و اکثر باین تقریب شرف یاب حضور سلطانی می گردید و جناب

نصاحت بیان و طلاقت زبان او در عرض مروض می پسندید و در وقت انشای سلطنت
 به واسطه تفویض مهام خالصه او را برگزیدند و نومیم که مستعد نشود و نماندنی بجز انحراف
 منفی از ایشان در خاطر داشت سعی بود که بکار برده نظامت انهمه اقطع غرامت از با
 و شیران دولت نادری که بر وقت آوصفا بطن میان نور محمد خان اطمینان ندا
 و در محاط محبت خان نیز برای انتظار بمان بود و ما سوری شیخ صادق با مور خالصه
 محض تقویت و عماد خلوص امیر محمد صادق و در مروض عرض
 نندگان شرف بصرت و نمودند خالصه از بچس بدون حمایت امیر موصوف
 استحکام ندیدند چون شیخ صادق خالصه از دشمنان است مصلحت بران می نماید که او
 مقصدی در ام خالصه ساخته او مبعده امیر معظم الیه مسلم مقوض از خبا
 حسد دانی رفعت پر دخت امور او بد مرتبت امیر تقرر پذیرفت و بعد تو عشق آتو که
 این نیاید نندگان ارفع محمد مراد خان و غلام شاه خان فرزند ان میان خدایان
 بر عمل گرفته حکمت ایران نبضت فرودند امیر صایب التذبیر خود مع بسیاری
 از بر اوری و ایل و صاحبزادگان و الا تبار محمد مبارک خان و محمد شیخ خان با بلا
 قدیمه تو جه نمود و صاحبزاده عالی نسب بایون حسب محمد بهادرنجان خلف ارشد
 و ولیعبد امیر با کشر ایل و در میان در مکانات مالوفه تمکن ماند و بیامین طالع روز
 مزید ایشان جمیت دکت آل عباسین ایام تمام کثرت در رفت رسید و هر یک
 در سایه عنایت و حمایت ایشان از فرزندانی و عاریاتی و اسپانی و کهرانی و حسنانی

و حسنانی و کهرانی و غیره بدولت ابرویسته صاحبان کور که نقاره و اعلام گشته و این علم
 فاضل خان سپهرخان کهرانی از جانب شمال قریه جن پور سادات شهری بنا کرده بود
 آن به دخت و خود صاحبزاده قوی طالع بصوابید و دیره محمد معروف خان و بهادر خان
 از طرف شرقی محل سواد نزار مکان ناموی شهری ترتیب پسند طرح انداخته و از یک
 از منته تعمیر و آباد فرمود و محمد بنیاه کهرانی ربکاکی که الحال خطه دار السور و بهادر خان
 سمور و رشک کشمیر و لاهور است گوشک نخته بنا ساخت و بلاول خان سپهر خردین خان
 فیروزانی و علیم راه خان فرزند فاضل خان سجانی برابر محل سواد نزار و بهادر خان بچه گلاور خان
 و ملا علی سپهر دیره حاجی در محل سواد نزار و محمد معروف از طرف مشرق محال تانوس
 قریات و دیره جات بستره در تعمیر مکتبه و کاشت فروع عات گوشک بلخ بکار بردند
 محمد معروف قریه خود را بخیر و بر موسوم نمود و نیمه خوانین بنیایت صاحبزاده برنگی
 مرادت مرقومه الصدرا مکار در سایه حیات ایشان روزگار بخومی می گذرانیدند
 و بر قاعده فدویت و روح ارادت مستقیم بوده هر قدر که کم خواه پیش از هر نفس ابواب
 بخوانین حاصل می آمد و وجه حصول سیر کار صاحبزاده رسانیده با طهارت ادب و محاط قریه
 برای خود ذخیره سعادت محصل میگردد و نیند و بیکت حسن اتفاق و تیکونبگی اینها
 در خدمت ملی نعمت احدی تاب و مقاومت با میان نهانست و هر کس از اینها
 در عالم ناز و نعیم علم کامرانی از رشک بر ساک می افروشت و در شکار پور دولت امیر
 محمد صادق خان و خوانین رکابی ایشان بدز بروز و افزایش بود و در بیان

قضیه شیخ صادق و توجه امیر سمیت صفویان و ماموری سردار طهماسب
 جلایر از جناب نادری بمقابلہ خوانین و متقاتله ایشان بمشارالیه
 بر مکان کستانیا چون شمت آل عباس ترقی کامل دریافت ناگاه چشم زخمی بدلت
 ایشان رسید بفضل این محل اکه شیخ صادق در امور خالصه شریفه خاقانی غالب اوقات
 تکالیف غیر مکانی با ایشان اظهار می نمود و میربانه بیربکت ضوع انصرام مرام دیوانه
 فرموده بخاطرب بادشاهی مصلحت وقت با وجودی که او را نوشته و برادرش یافته نامان
 و نیک فریش میدانست هرگز تمیز نجانید نشود فرمایش را ببطالیف و مدارا با صلاح میرسد
 روزی شیخ مذکور شخصی بزدی متهم کرده در قندو تغذیب او پر خست و آن بچاره فرصت
 یافته خود را مانده در سپاه خوانین فایز گردانید شیخ اطلاع نمیمی از غلات برآمده شیخ را
 باسترداد بار و ارسال داشت امیر سردار و مقتضای حسرت و صلح در رفت منشن عاقبت آن
 فرموده در برابر شومی و شنگی آنها حرف ملایم بلفظ آورده از رعایت تمکین و سکینی پا
 از دواب بادشاهی بیرون نیگدشت لکن بعضی نو جوانان که از مخی سخنان آنها ندرق
 جان تلخ و بیمزه ساخته مستعد پادشاه و پرخاش بودند بار این جرات او که ترک طریق
 حق نمک کرده بدان ارتکاب نمود نیآورده مقتضای تنگ بید رنگ بتاریخ چهاردهم
 ربیع الاول سنه یکم هزار یکصد و پنجاه و هشت شیخ صادق را مع لپرش شیخ عاقل نصیب
 شمشیر در خاک خون کشیدند و نمیمی موجب آشوب عظیم و فتنه قوی گردید هر چند که اکثر
 پراهمیان شیخ مقتول و بعضی مجروح گشته لیکن پسر خود او شیخ فاضل اقدوس صاحب

ساعی مسرع و حضور نادری برنگاشت و امیر و نادول از راه مال مینی بر وقوع این قصه
 خیلی رنجیده و بشیران دولت سنجیده قاتلان شیخ را در شکنجه نسق کشید و خود از سیاست
 تهران نادری اندیشیده صاحبزاده محمد باونخان را در شکار پور طلبیده مردم مستورات
 و محذرات حرم هفت مع بود صاحبزاده محمد مبارک خان و محمد فتح خان ارسال سمت چو در
 دانه آباد فرمود و محمد بلاول خان را در شکار پور و عبید الله خان پسر خیردین خان فیروزی
 و شیخ شاه محمد کبیری و در قلعه کلبه اسباب استقلال نشانیده مع شیخ سنبل خان کبیری و
 بسیاری از دلاوران و فاکشش خواص خدمت صدقت اندیش متوجه بدر خانه معلی گردید
 و قبل از ورود ایشان در راه دوی که اخبار قتل شیخ صادق بمرض شهرت رسید مردان
 جلایر که در سلطنت نادری از عظم امر او سر کرده بودند نقشون از شمار افزون در
 او اخسین صدر امور مقام شیخ مذکور گشته از بهر تحت خلافت با نیلوف حرکت
 و زید و نزل نزل تا خه قریب بشکار پور وارد گردید بلاول خان قوه مقاومت در جوی
 ندیده مردم قبایل و شیای خردی برداشته قلعه شکار پور گزاشته بر مکان استایان
 بوستان که از مضامین جمیل است با اتفاق خوین امور در مکان شکار پور رفت بسیار
 و سردار بید ضابط محال شکار پور بصوب قلعه کلبه انصراف عنان نموده انواع او که زیاده
 از مواج بجار و جلد تر از هوا بسیار بودند بر سر قلعه تا خه محاصره فرمودند عبید الله خان مقام
 ادب بادشاهی ملازمت سردار شرافت و سردار ناقدر دان بلا تاملی مشارالیه در کس
 انداخت غلام محمد خان سیستانی و شیخ شاه محمد شام استیقام قلعه برداخته از خراجهیل

چهره شاه حیات در فرات نجات ندیده عورت خود را به تیغ کشیده یازده کس جوان
 که باقیانده بودند مسلح و مردانه از قلعه برآمده دیرانه نکت بلده چهره دانه شدند سردارنی انظر
 دستة اقبون تکبار نیا بر تعاقب ارسال داشت چون اعانت الهی غوغره حامی مویید
 دیران نصرت تو امان بوده جندی از ان مضم پیشه اموز در را بفریب بندوق دشمن
 بر خاک هلاک افکنده مستعدان راه میرفتند دورگفت حفظ خدا جل و علا سلامت چهر
 پیوستند در نیوقت میان خدایا رخاں فرزند خودش میان حضرتان را نکت مت سردار
 فرستاد و بزبان مشارالیه پیام داد که محمد بهادرخان و یعهد امیر محمد صادق خان
 مطلع و متقاد سران ایل خود است تعلقه چوردی قلعه دیر اور و تصرف دارد مدعیان او
 در عثمان و غیره استعالی نشسته اند بهتر است که اول سردار قلعه دیر اور از دست افتد او
 مستخلص گرداند و او خوا ایل را بد اورساند بطریق تحریص مشارالیه بکب سردار بطرف
 دیره غازیخان در حرکت آمد راول برای سنگه حساب ایام مشارالیه باالاتفاق نواب
 میرزا موسیخان از طمان شتافته ملازمت سردار دریافت و محذ صاحب شیخ محمدراجو
 صاحب دستار نو باوه بوستان کمال رشیح شعبان جلال حضرت محذوم سید سلطان
 حسینی بخسئی انجاری اللادجی قدس سده امیریز در نسبت بود در معرکه سردار رسیده بر فنی
 ترغیب میان عطرخان بر بود استعدا سردار بر آورد و عایبجاه نوابخان شاکر
 مستابز دیره نزد سردار غایز شده مویید این امر گردید و کلکان باالاتفاق ذمه برداشته
 و سردار را در دیره غازیخان متوقف ساخته بر راه ابراهام و چوردی تحک و زریه بر کلکان

بر مکان سنیک که هفت کرده بطرف منرب از دیر اور و اوج است چایک با آب کنده
 طرح استقلال انگنند چون قبل ازین صبا جزاده محمد بهادری خان مجرد خبر در و سردار
 در شکار به از سر خرم بر ستاران حرم را همراه برداشته سیاب در انتقال در او باورده کنده
 به قلع و دیکم پور عازم و محمد معروف خان بهادر خان غیره را در قلع و دیر ادرت یافته بود
 درین زمان که اینهمه واقعه طلبان بهیت مجموعی بر قلع و دیر آوردند و این تقاضای عیانت
 وقت بی وقت بر سرشان تا قلع و کلاع عنصری آنها از تسلط سلاطین ارجاع می بردند
 در آنها با بستگی خرید و بعد ایام موفور و ظاهر قلع و رسیده محاصر و دایر گردیده از جانب
 زد و برد و ضرب و خورد درین غیرت مگر از متانت در رفت قلع و جلادت قلمکیان
 گره از رشته کار نمیکشود محاصرین عابر گشته فشان میجالت ساخته میان عطر خان
 از اینجی نادم گردیده یکیده دیگر اندیشید تفصیلش آنکه برسی ناسی قوم بد بجز در اول
 ملازم سرکار امیر محمد صادق خان بود بسی از ایشان رنجیده بسر کار میان صاحب
 خدایا خان تعلق گزیده احوال در کار میان عطر خان التزام داشت میان مشارالیه
 در چشم نامبرده سر مره طمع کشیده با دجا نیز کرد که اندرون قلع و رفته بودیره محمد معروف
 بگوید که امیر محمد صادق خان پیغام داد است اگر محمد معروف خان قلع و دیر و تقویا
 گماشتگان سردار نماید فهو المرام و الا برده او شان بر در خانه معلی باقی نماند بقا
 از معامله شیخ صادق صحبت امیر در رنگ دیگر است در صورت ندادن قلع و دیر ادرت قسیم عظیم
 عاید میواند شد هرگاه موسی مذکور بطور مقصود یعنی با قلع و رفته کلام میان عطر خان

لفظ بلفظ بلا کم و کاست او ساخت خوانین باورند بپشتند و گفتند که اگر موسی مذکور بکلام الهی
 قسم عهد کرده و خاطر ایشان همین نماید در دادن قلعه دریغ نتواند رفت آن خدا را شکر
 پسر انجام صحف مجید برشته ایشان را نشان داد که او فرستاده امیر سابق الالقا
 است و پیام مذکوره بلا تفاوت اظهار امیر است خداوند علیم شاهد انجیل میباشد و حضرت
 خان برگشته اش اعتماد کرده برسان همان موسی جانب میان عطر خان ابلاغ نمود که بر عهد
 امیر مکتب ما گفته فرستاده است لیکن اگر شما بیا عهد نمایند قلعه خواهم داد و الا ^{سال} مگر ده
 کبدر بدو نذاریم مشارالیه بحلف قرآن شریف بر مواد اطمینان ایشان برهنه شود
 خوانین بضامنت قرآن مجید طمانت گزیده ببلار مت موافق بیرون خواهم زد اول ^{بیت}
 مخدوم شیخ را جو سرور گردیده پس نواب جان شاعر خان و زامون خان و دیوان ^{سپه}
 را دیده در خیمه میان عطر خان کاز نسبت دیره با دیگر قلعه نزدیک تر بود رسیدند
 آن گرامی نسب ظالم مزاج با موسی ابای دلج اصلاً رعایت نفرموده محرم معرفت
 در تقاضای پیش خود نشانید و خویش را بحلف طاعت گشت نمایی عالم گردانید
 در صورت بقیه محصورین مضطرب و سرگشته کلیه قلعه تقویض ساخته خود را از ^{بها} بملکه
 رسانیده نزد اطفال و برادران شان که بر مکان ستان از هر طرف گرد آمده فریاد بودند
 رسانیدند مخدوم و نواب غیره بعد از خد قلعه دیوار در روح آن سمار کرده رادل ^{سنگ}
 بکام دل که عین ناکامی است توان گفت فایز نموده جمعی از سپاه ملتان بجز است انجا
 مقرر فرموده هر یک با کت خودشان سعادت کردند میان عطر خان باقی نگاشته

گاشته و اندر خویش بسروار زمین نشین خست که گرفتن شکا بر او رو کبک و قلم و ریور
 تحصیل حاصل است خوانین داد و پوتره بر موضع مستا صبح و سالم نشسته اند بنیکه در
 ازین دیار پشت میدم آنها یکبارگی سمت اکنه ناسه رو آورده بهرس که در طریق
 مرافقت مصداق ساعی گردیده است پادشاهش و بر خاش خوانند نمود و نمینی بعد از آنکه
 سلطنت نادری است برین تقدیر اولی اکنه سروار موضع چپاول نجاستانما خسته
 کار نادیب خوانین کیم تیرت ساخره که نهد سروار و میان عطر خان کجیت ده هزار سوار
 چیده خوش سپه بستار ریخته و خود این برود شیر کینه آهسته بجاگ در آویختند
 محمد سروت خان و بهادر خان و کرم خان سپه این خان بخشانی و میرنجان و سیرل خان
 و اختیار خان مندانی و دیره محمد خان و ولد میرنجان مسطور و غیره دیران عرصه و غا
 و شیران همیشه بی تقاضای غیرت عرض ناموس ست از جان شسته اول اکثر حرم با
 محرمه دستور عقیقه سطر را جوهر ساخته در میدان مبارزت بقابل قدم جلالت
 افشروه دوست بیرون خارا شگاف برده بگی بخت بشیر بار و بندوق اندازے
 مصروف داشته محمد سروت و کرم خان بشیر از همه نمایان مردی درواگی گشت با او
 اعانت الهی و زور بازو بی شهبات می نمانند اکنه شتند که بعد قطره زنی عرق سردی
 راست کرده در تقادمت ایشان با دارند و بست به بندوق و شمشیر گذارند اکثری از آنها
 مقتول و بسیار مجروح و سرگردان تلال رگستان و از تشنگی لب خشک و دل طیان
 برگشته بگرفت و عطش جان دادند و چندی با طماس میان خطران باد ساقی خسته

و اعضای شکسته و جراحت بسته و عنان استقلال گسسته بر حجت قهقری عاود سنده
 گردیدند معاودت امیر خرمیت از در خانه با و شاهی شکار پور همراه عسکر
 علی و شهبادت ایشان امیر نوشته نظیر که در صفهان بدر خانه معلی پیوست
 بر چند که هوای وقت متغیر دید لیکن مقتضای عقل بلوغ در خدمت ارکین خلافت ابوالفتح
 لطایف اخیل بکار برده در این خود را از معالجه شیخ صادق پاک و صاف بنموده نقشه
 صحبت خود بیارست و در ایلیان روم مستکرم رکاب بمصدر مهم جمیله و خدایات
 بلا حساب بانه قسمی نقش جلالت صدقت در پیشگاه باطناوری تسم ساخت
 که فن با و شاه جم جابه وجود محمود ایشان را اعتضاد سلطنت و قوام مملکت دانست
 دوام حضور ایشان در معارک می انگاشت نهایی دولت سلطانی بصلاح او امر دیوانه
 در مصالح ملکی سنجیده با میر محمد صادق فرمودند که تعلقه غزنین مع مضافات در جاگیر
 ایشان از دربار مقدس مقرر نموده شد باید که امیر ایل خود را خانه کوچ در غزنین
 آورده آباد شود و فی الواقع خود حضرت نادر شاه بهمت و شجاعت ایشان
 یقین داشت از سخنان آن شهریار گیتی ستان است که من از روم تا هندوستان
 دو نیم در صاف اقوام و ایلات در هر ملک یدم لیکن ایل داود پوتره در عالم
 مردی و نبدوق زنی ثانی ندارند و الحق غزنین مکان خطرناک است هر آنجه نبد
 انجا بدون نشست تقسیم ایل امکان نداشت نیاز علی بن امیرزاعسکر علی بر قوت
 ایشان با مور گردید که ایل داود پوتره کوچانیده بیارند و امیر او را همراه گرفته در صفهان

از اصحابان بخت و در دستگار بگشت فتح علی خان نایب سردار طهماسب پسر همتیال
 ایشان برآمد میان صاحب خدایار خان معاملات ماضیه را برده داده برای دیدن
 ایشان در لوبهری تشریف آورده بملقات همه گزینندگان گذشته صاحبزاده محمد بهارخان
 و محمد مبارکخان و محمد فتح خان که بعد از مرگت و از تمام سردار طهماسب مع هلی خوانین
 در تعلقه تانوی وجودی تشریف فرما شده محالات خود را را سمور و آباد ساخته
 بودند با صنایع تجارت معادوت امیر شاطیخ گشته صاحبزاده اوسط و خورد لول
 و صاحبزاده ارشد من بعد از ایشان در دستگار پور رسیده بکبول دولت ملازمت و ولد
 بزرگوار خورشید شهباز مشرف گردیده امیر عالی گهر چون بر عقل صایب صاحبزاده
 و لیبه اعتماد کلی و پشت روزی با ایشان خلوت فرموده فرمود که ما را از جناب
 نادری بدان حضرت کرده اند تا ایل خود را خانه کوچ بفرزین برم در صورت باید که
 تو ای فرزند آنچه صلاح داشته باشی بگوی صاحبزاده ساعتی تا ایل ساخته با تها س
 بروخت که خوانین ایل از دست نندگان نادری اقسام تصادیع کشیده زن
 و بچه با خود راکشته و از قش غم و غصه برشته اند هرگز هاجرت از این ملک اختیار
 نخواهند کرد و چند هرگاه بفرزین ز قشیم مدزای در راه گیر برای ما تواند ماند نخوی که
 در باره ما از دربار شرف حکم رود بدین سپهر حمایت ای بیچ چیز حایل نخواهد بود
 برین تقدیر اصوبان بنمایید که شمشیر مجاوله از نیام همت بر آورده عسکر علی و غیره
 مامورین سلطانی را از میان برداریم و بای تملک در عرصه مقادمت با ستواری

بگذرایم اگر بعد از آن کدام محاربه پیش آید به مصرعه من و تیغ میدان از سیاب
 امیر جواب داد که دانش به مصرع به صلاح با همه استگان تراست صلاح به
 مگر در شکار پور شکر بقدر تقابله عسکر علی موجود نیست لازم که آن فرزند بچو در می تانوی
 زفته همه خوانین را با استمالت و دلبه بی جریده بیارود من بقتن شماران با بر آوردن ایل
 بزین و بچه شان بشهرت داده تا باز آمدن تماثلت و لعل خواهم گذرانید من سب
 شیوه سعادت مندی آنکه یک محله در راه نیاسای و شب و روز با استیصال راه بیامی
 و خوانین را در طریق جانفشانی بخور و تیغ و یکدل نمایی و مثل او صبا بشکر بسیار باز
 صاحبزاده گشت قبول چشم بسته در واد مقصوده فی الفور بای توجه گذاشت
 در بر عسکر علی تسلی داد که انیک محمد بهادل خان بر او کویانیدن ایل می رود و بنیکه می آید
 حسب الحکم علی کار بند می شویم و صاحبزاده و در خیر پور و تانوی و لعل ۲۰ هزار در آورده
 محمد سزوف خان و بهادر خان را همراه برداشته در چو در می و پس آمد و دیره محمد خان
 بر مواد جلالت غیرت ایشان فسروده و نمود که اگر چه جنگ نادر شاه کار سیرت
 لیکن حیف است که سردار ما و محکم و مهلکه بشد و ما در آرام بگذرایم به مصرعه و فلک
 مستحق بگایم و طرح نو در آید ایم به کفایتش خوانین را اول قوی شد و سزوف
 شجاعت در حرکت آمد جمیع خوانین عار بانی و کهرانی از چو در می غیرت جلال و قتال
 روانه گشته صاحبزاده حضور و والد ماجد بزنگاشت که ما بتاریخ دهم ماه بیح الاصل
 سنه یکهزار یکصد و پنجاه و نهم پس چو از آله آباد بهنفت نموده ایم نشر الله تعالی

انشاء الله تعالی و روزه سخت روز رسیده بایزمت عالی مستفید بشویم تا صد تباریح
 سیزدهم شهر صدر وقت شام فایز و محول دست و زبان رسانیده و خاطر خورد گردانید
 و یکم شب نشسته مخدوم شیخ را چون نواب جان شاربام عسکر علی صدر و ریافت بان
 مضمون که میعاد امیر محمد صادق خان شما در خصوص طلبانیدن خوانین کهرانی خانه
 کوچه مشتمل خلاف مضمون فرستاده است که مطابقت مشارالیه گذشته
 بدالات عقل بنوشیاری و امور کلی و برخی بازرسی چون نوشته این نوع عهدگان که با
 از حد و رسم جدا و بیرون گذشته قلمی ساخته بود و در مطابقت مشارالیه در آمد همه شب
 خوابش نبود و در خیالات و قیاسات تا روز بزرگ صبحی تدبیری بخنده کلاب را که
 نامی ملازم امیر که هماندار بود گفت که من امروز ضیافت امیر میکنم باید که شما اول با امیر
 خبر کنی و هرگاه طعام تیار شود من شاره کنم همه خوانین را طلبیده بیار او در ظاهر
 حاجت ساخت و چون خطوط تغییر و شوریدگی از پیشانی او بفرس دریافت از دیره اش
 که بطن هر سنگار پور در میان باغ بود اندرون قلعه شتافت و در خدمت امیر نشیند
 و فهمیده خود را عرض داشت و من بعد که عسکر علی بر عکس قول کل سرافا جاوز الاشین
 شاع بر تقای خود در محالده امیر مشاوره نمود شیخ محمدزیندار سنگار پور شنای امیر
 که نوح شاه در خدمت عسکر علی حضور داشت و مشارالیه او را یار و راز دار خویش
 می پنداشت بر دغدغه عسکر علی مطلع شده پوست گنده با میرزین نشین گردانید که توجه
 امیر به دعوت عسکر علی منافی مصلحت است لهذا امیر ترسیده مقتضای فرستادگی

در احتیاط قلعه شکا رپور پر دخت و این معنی بر ملا افتاد عسکر علی بوضوح این خبر روز چهارشنبه
 چهاردهم شهر ریح الاولی سن صدر وقت ظهر کمیت خود بر سر قلعه دویده از دروازه بیست
 افضل جلو ساخت خوانین مردانه تفنگ با دلیرانه زده جنک شیرانه نمود و چنگیز آنها را
 بزور بستند تا نصف شب محاربه سخت بمیان ماند چون غامین کهرانی و غیره در حضرت
 امیر غیر معتبر و مردم را بوجه و پای پی و کبابند از اظامت متذکران او نشان متصور بودند
 درین اثنا طریق تنگ گذشته بعسکر علی اتفاق ساختند شکرش بر فاقه مشایخ
 از طرف مغرب و شمال بقلعه درآمده هنگام سپیدار و هزار کارگر گرم نمودند خوانین شیردل
 بجوش حمیت جوشیده در گوشش نزد قیقه نام علی گذشته شاه محمد خان در رضا محمد
 شهروانی حساب حکم امیر قتل بستاران جرم اتمام در زیدند و علیم لوفان سپه فاضلی
 گریخته در خانه مردم تنم پناه گرفت امیر صادق محمد خان زخم بندوق بر مقل خورده
 بیفتاد اسحاق پوار و میرد به قاور دینه دارد و غصه صطبل نقد جانرا و بر مقدم ولی نشت
 نارساخته میر محمد خان چودانی و سما به خان عظمت خان کهرانی و اهبیار خان شربت
 شهادت پیشید فتح خان سپه شریف خان کهرانی زخم قوی در ساق پا برداشت
 و غنی محمد خان و جعفر خان درستم خان و خوشحال خان اسپانی در حرمت خان شاه محمد خان
 شیروانی خواسته کنار دروازه شرقی بر آید هر چند که زور کردند قفل دروازه فتح خان
 بر دیده عمر ایشان بزبان راند که اگر اورتا بدروازه رسانند مشارالیه در قلعه هر طور
 خواهد کشاد نیا بران اورتا بدست کشیده بدر قلعه رسیدند مشارالیه بکیت در را از زمین

از زمین فرا گرفته از مدار اصلی بیرون نهاد بقیه اسفیت صبحی روز خمیس از قلعه برآمده راه عاقبت
 سر کرده اگر چه شرح این واقعه در کتات افاق انتشار یافت و خوانین نیز اخبار مجادله
 باین روآب دریا سنده شتفتند لیکن تقاضای شجاعت و حق نمک بجلدی از معابد
 گذشته پیشین روز خمیس در لشکری پور عسکر علی او نجاته دریا خون بر خاک نختند صاحبزاده
 پلین محمد سردت کوه شکن و دودیره محمد خان شیر افکن در معرکه جلادیت نمودار قیامت
 برانگیزند عسکر علی و همراهمایش آنچه باقیانند بگر نختند پس صاحبزاده سکندر شکوه
 شرفنامه نشان حبت کان سرور نیکی کجا خاکه وار و از خون و جانی
 بر گاه در نصای عمارت خاصه توشش رسید + تن مرزبان دید در خاک
 خون + کلاه سری همی سرنگون + بسیار برین واقعه خسته خاطر گشته فرمود
 تا شهر لشکری پور عمارت نمایند و از مردم با چمی و در سوچه دیکه اندر اهر کرایا بنده قتل فرمایند
 صاحبزاده محمد مبارک هم زخمی داشت حکم شد که تدارک مردم و مالش بر او نشان بعمل آید
 جسم مظهر امیر را غسل داده و با قسام روایح مطهره با انواع فوایح مغزیه نختند جواد
 دیگر شهیدار علیا علیهم الرحمت در ظاهر لشکری پور مدفون نموده از جوش خون نقیر
 جوانان روز جمعه بر سر قلعه طها سپ که متصل لشکری پور واقع است تا خسته حبت آنرا
 از وجود عسکر علی و طها سپ باز برداشتند گویند بر دو گوش سردار طها سپ در زمین
 جنگ بضرر شمشیر ازین منقطع شدند و راوی دیگر بیان کرد که گوش سردار در روز
 جنگ ستا بریده بود بعد فراغت از این مهم صلاح خوانین بقتضای حرم بران مقتضی

شد که طبع شکار پر از دل افکنده بکسوی در تعلقه چو دری و تانوی طرح اقامت از خسته
 اقطاع دیگروران صنایع مستحکم کرده ضمیر ضلوع سابقه با حقه آید برین بنای همگی اشیاء
 و اسباب و متوسلان و متعلقان سپهره گرفته عازم اینجد و گشته نیز شهید اولین و دو کبی
 از مکان بهری لشکر کشیده مع غنی خان افغان حاکم سیوی و دو اتجاqb ایشان بر دست
 خوانین نصرت آئین انعطاف عنان اهتمام نموده بیک حمله صعوبت پیش شکسته کثر
 برادران و همایانش کشته و بعضی دست بر کتف نشان بسته و سپان و شتران و بقاره
 شان بختیت گرفته بفروری دار خمیدی از دریا که گشته خدمت شیخ بر بود و اسباب
 جان شاره خان فرزند اران نهر سده را ایشان گردیده بانسد او محاربه و ضبط کشتی
 اهتمام ورزیدند بسیار از فتح مند قسمی در اسم استعداد نمودند و از سر شجاعت اظهار
 جلالت فرمودند که پای استقلال شان از جارفت خونین در رکاب صاب جواده
 بخومی دروز بهی در تعلقه آباء و وجودی و تانوی نزول حلال ساخته نشاط و شادمانی
 برداشتند و چون خوانین این سلسله علیه کلیم در عهد امیر محمد صادق خان علیه تعزیران
 مسنون تلافی و قدر دانی ایشان گشته بست توصل و این نوازش ایشان محکم می گرفتند
 در حسان ایشان و هر کار و بار سرمایه نشاط و عکسارشان بود و حصول غنایم غیر مترقبه
 بر مواد استان شان برافروود هر چه بصدق دل و صفا باطن ^{شالی} سلام و تسلیم امارت
 با ایشان نموده زیاده از سابق رقبه انقیاد ایشان در گردن جان پذیرفتند
 در محصره باراجه کور ایل از ضعیف زلت عهد و محترمی برآمده با و چ عزت نیابت